

اقبال و گاندی: ناسیونالیسم، انترناسیونالیسم و درد جدایی

نسیم بیداری، شماره ۵۸، اردیبهشت ۱۳۹۴

www.drmahmoudi.com

بشنو از نی چون حکایت می‌کند
از جدایی‌ها شکایت می‌کند
کز نیستان تا مرا ببریده‌اند
از نفریم مرد و زن نالیده‌اند
سینه خواهم شرحه شرحه از فراق
تا بگویم شرح درد اشتیاق

جلال الدین محمد مولوی
مثنوی معنوی

مقدمه

محمد اقبال (۱۸۷۷-۱۹۳۸) شخصیتی سه بعدی دارد: نو اندیش دینی، شاعر، و سیاست پیشه. در این مقاله، در گستره‌ی بعد سوم شخصیت اقبال، می‌کوشم مفهوم انترناسیونالیسم اسلامی را از نگاه اقبال تشریح و بررسی کنم. برای این منظور، آگاهی از دیدگاه اقبال درباره‌ی ناسیونالیسم ضرورت دارد. بنابراین، دو پرسش در این زمینه مطرح می‌شود:

۱. اقبال درباره‌ی ناسیونالیسم و ناسیونالیسم افراطی چه دیدگاهی داشت؟

۲. اقبال چه برداشتی از انترناسیونالیسم اسلامی داشت و در این باره چه هدفی را دنبال می‌کرد؟

می‌دانیم که اقبال از طرفداران جدی استقلال مسلمانان شبه قاره‌ی هند و تشکیل کشور پاکستان بود. بعضی از پژوهشگران به این نظراند که طرح تشکیل پاکستان، برآمده از اندیشه‌ی اقبال بوده است. دو پرسش بنیادین در این باره رخ می‌نماید:

۱. آیا طرح استقلال مسلمانان شبه قاره هند در چارچوب برپایی کشور پاکستان، با اندیشه‌ی انترناسیونالیسم اسلامی اقبال و این که او از حدود و مرزهای سرزمینی عبور کرده بود، در تناقض نیست؟

۲. آیا تشکیل کشور پاکستان، آرزوهای اقبال را در ضرورت جدایی مسلمانان از هندوها با هدف دستیابی به صلح، پیشرفت، سعادت و زیست مسلمانی برآورده کرد؟

از آنجا که موضوع تحولات شبه قاره‌ی هند- که منجر به سه تکه شده آن با نام‌های هندوستان، پاکستان و بنگلادش گردید- با اندیشه‌ها و رهبری‌های تعیین‌کننده مهاتما گاندی (۱۹۴۸-۱۸۶۹) پیوندی وثیق دارد، پرسش از دیدگاه گاندی درباره‌ی ناسیونالیسم و انترناسیونالیسم نیز ضرورت دارد. بی‌تردید، مرور اندیشه‌های گاندی در این زمینه و مقایسه آن با دیدگاه‌های اقبال، به ما کمک می‌کند تا درکی دقیق‌تر در مورد تجربه‌ی جدایی سرزمین مسلمانان در شبه قاره‌ی هند داشته باشیم، و در مواجهه‌ی آرمان و واقعیت به داوری بنشینیم.

اقبال: ناسیونالیسم و انترناسیونالیسم

از گفتارها، نوشتارها و شعرهای اقبال برمی‌آید که با ملی‌گرایی به ویژگی ملی‌گرایی افراطی در چارچوب اصالت دادن به خاک و خون و تعصبات قومی و نژادی، سازگاری و همدلی ندارد. او بر این باور بود که ملی‌گرایی «سامان زندگی مسلمانان را ویران کرده است» (۱) و تقسیم‌بندی کشورهای مسلمان‌نشین با نام‌های گوناگون، کاری نادرست است. به باور او: «این ملیت‌ها و رنگ‌هایی که اشخاص به خود می‌دهند- ترک هندی، پاکستانی و اندونزیایی- جعلی و نوعی تزویر است. برای این که کودک مسلمان وقتی که از مادر متولد می‌شود، در گوش او می‌گویند: «لا اله الا الله، محمد رسول الله» پس آغاز و سرانجام، این شعار است. پس چطور این درس را فراموش می‌کند [و نام] ایرانی، اندونزیایی، ترک، هندی و افغانی [بر خود می‌نهند]» (۲)

نویسندگانی که زندگی‌نامه‌ی اقبال را نوشته‌اند، چالش او در برابر ناسیونالیسم را زیر تاثیر تجربه‌های او طی اقامت در انگلستان می‌دانند. او دریافت که ناسیونالیسم به معنی «ملت‌پرستی»، از خودخواهی و نژاد دوستی بشر سرچشمه می‌گیرد که علت اصلی مهم‌ترین دردها و مشکلات اروپا است. (۳) اقبال درخطابه‌ای که به سال ۱۹۳۳ در شهر الله آباد ایراد کرد و طی آن بذریجاد کشور پاکستان را افشاند، می‌گوید: «حتی برای یک آن هم نمی‌توانم تصور کنم، آن کسی که سیاست ساخته شده بر اساس عصبیت و ملیت را بر سیاست اسلامی ترجیح می‌دهد و باتوجه به اصول و مبادی واقعی وحدت جامعه نسبت به اعضای جامعه تجاهل می‌کند، چگونه مسلمان شناخته می‌شود؟ مسلمان هند درحال حاضر دچار چنین مشکلی هستند» (۴)

اقبال در همین خطابه، فرجام روی آوردن به ناسیونالیسم را توهین به اسلام می‌داند. او می‌گوید: «ما در زمان حاضر ملاحظه می‌کنیم که مسلمانان باتوجه به عوارض وطن‌دوستی، غرق در تعصب خون و نژاد شده‌اند. توجه به این معنی، این پرسش را به میان می‌آورد که آیا این عوارض غیر از آن تمایلاتی است که بین شخص

مسلمان و تحقق مقاصد و هدف‌های اولی انسانی او - که جزء اصلی رسالت اولی اوست - حائل می‌شود ؟ و آیا همین احساسات، منتهی به توهین و اهانت به ارکان اصلی اسلام نمی‌شود؟» (۵)

اقبال امید چندانی به انترناسیونالیسم جهانی ندارد، زیرا برای دستیابی به آن، محور مشترکی نمی‌یابد. او می‌گوید: «باید اعتراف کنم که شاید امکان‌پذیر نباشد که همه‌ی ملت‌های روی زمین را یک مرتبه دور یکدیگر جمع کنیم و به سوی زندگانی یکنواخت جهش دهیم». (۶) در برابر، اقبال به انترناسیونالیسم اسلامی امیدوار است، زیرا به باور او، امکان دارد که همه‌ی خانواده‌های اسلامی را به صراط مستقیم گرد هم آوریم. (۷) بر این اساس، اقبال محور مشترک شکل‌گیری انترناسیونالیسم اسلامی را، دین اسلام بر مدار صراط مستقیم می‌داند. نفی ناسیونالیسم و ترویج اندیشه‌ی انترناسیونالیسم اسلامی در شعرهای اقبال، بازتابی روشن و پررنگ دارد. او در تخفیف ناسیونالیسم و تکریم انترناسیونالیسم اسلامی در «اسرار خودی» می‌سراید:

ما که از قیدوطن بیگانه‌ایم

چون نگه، نور دو چشم و یکیم

از حجاز و چین و ایرانیم ما

شب‌نم یک صبح خندانیم ما. (۸)

او در «رموز بی‌خودی»، ناسیونالیسم افراطی را به شدت تخطئه می‌کند:

اصل ملت در وطن دیدن که چه

باد و آب و گل پرستیدن که چه

بر نسب نازان شدن نادانی است

حکم او اندر تن و تن فانی است

ملت ما را اساس دیگر است

این اساس اندر دل ما مضمحل است. (۹)

اقبال در «پیام شرق»، تنوع سرزمینی در چارچوب کشورها را نفی می‌کند:

نه افغانی و نی ترک و تاتاریم

چمن زادیم و از یک شاخساریم

تمیز رنگ و بو بر ما حرام است

که ما پرورده‌ی یک نو بهاریم. (۱۰)

او در «رموز بی خودی» به مسلمانان اندرز می‌دهد که در قلمرو کشور، خود را گم نکنند، و این که مسلمان در کشور نمی‌گنجد:

مسلم استی، دل به اقلیمی مبند

گم مشو اندر جهانِ چون و چند

می‌نگنجد مسلم اندر مرز و بوم

در دل او یاوه گردد شام و روم. (۱۱)

او در «اسرار خودی»، مال دوستی، دولت‌خواهی، وطن‌دوستی، خوددوستی، و دوست‌داشتن بستگان و زنان را «امتراج ماء و طین» می‌داند که به تن‌پروری می‌انجامد:

حب مال و دولت و حب وطن

حب خویش و اقربا و حب زن

امتراج ماء و طین، تن‌پرور است

کشته‌ی فحشا، هلاکِ منکر است. (۱۲)

در شعرها و منظومه‌های اقبال، نکوهش میهن، میهن‌دوستی و دلبستگی‌های ملی و سرزمینی، به ویژه ناسیونالیسم افراطی، فراوان است. من در این مقال، به ذکر یک مورد دیگر از «جاویدنامه»، بسنده می‌کنم. اقبال در بیت‌های زیر، میراث کهن فرهنگ‌ها و تمدن‌های غیر عرب را، بدون اینکه تفاوت و امتیازی میان آنان قائل شود، یکسره رد می‌کند. او به ایرانیان نیز طعنه می‌زند که از «شاپور» یاد می‌کنند و عرب‌ها را کوچک می‌شمارند:

کار آن وارفته‌ی ملک و نسب

ذکر شاپور است و تحقیر عرب

روزگار او تهی از واردات

از قیود کهنه می جوید حیات

با وطن پیوست و از خود درگذشت

دل به رستم داد و از حیدر گذشت. (۱۳)

بر پایه‌ی اندیشه‌های اقبال، تردیدی باقی نمی‌ماند که او مخالف سرسخت ناسیونالیسم افراطی است، اما به این بسنده نمی‌کند و آشکارا ناسیونالیسم در چارچوب کشورهای گوناگون را نیز به چالش می‌گیرد. او در آرزوی انترناسیونالیسم اسلامی بر مدار دین، با پیمودن صراط مستقیم است. بر این اساس، برای مسلمانان فقط یک هویت اصلی قائل است و آن هویت اسلامی است. او هویت ملی را - دست کم در نگاه آرمانی خود- نمی‌پذیرد. از این رو، ایرانی بودن، ترک بودن، عرب بودن و هندی بودن، در نگاه او بی‌معنی و غیرقابل دفاع است. اقبال در طرح اجمالی انترناسیونالیسم اسلامی خود، به عبارت کلی گرد آمدن بر صراط مستقیم بسنده می‌کند؛ در حالی که فهم و تفسیر «صراط مستقیم» و این که صراط چیست و مذهب‌ها و اقلیت‌های اسلامی در این باره چه تفسیرها و رهنمودهایی دارند، یک به یک در دار مشاجرات است.

اقبال و طرح تاسیس کشور اسلامی پاکستان

در هنگامه‌ی فرمانروایی بریتانیا بر شبه قاره هند، طرح استقلال مسلمانان این قاره و برپایی کشوری مستقل مطرح گردید. در آن زمان، مبارزه با استیلای بریتانیا بر سرزمین هند، و جدا شدن مسلمانان از شبه قاره هند، به موازات یکدیگر ذهن رهبران مبارز هند را به خود مشغول کرده بود. مهاتما گاندی به عنوان هندو، و محمد علی جناح به عنوان مسلمان، از پیشگامان دگرگونی‌های اجتماعی و سیاسی هند بودند.

برخی گزارش‌های تاریخی از تشویش و نگرانی مسلمانان هند در مورد حیات، حقوق و سرنوشت خود در شبه قاره ی هند پرده برمی‌دارد، تا آنجا که مسلمانان، گاه به سوی انگلیسی‌ها تمایل می‌شدند و گاه جانب هندوها را می‌گرفتند. حتی مسلمانان هند در دو دهه‌ی نخست سده‌ی نوزدهم، نگران استقرار دموکراسی در هند بودند، زیرا می‌اندیشیدند که نظم دموکراتیک مسلمانان را نابود می‌کند و در هندویسم مستهلک می‌سازد. (۱۴)

ناآرامی‌های هند، میان سال‌های ۱۹۳۰ تا ۱۹۴۰، به جنگ‌های داخلی بین هندوها و مسلمانان انجامید. گزارش‌ها، آمار کشتگان را در سال ۱۹۳۱ در شهر کابینور بین چهارصد تا پانصد نفر ذکر می‌کند. از فوریه ۱۹۳۹ تا آوریل ۱۹۳۸، در شهر بمبئی شورش‌هایی رخ داد که ۲۱۰ روز به طول انجامید. در این شورش‌ها

پانصد و شصت تن کشته و چهارهزار و پانصد نفر مجروح شدند. در طول سال‌های ۱۹۲۲ تا ۱۹۲۷، در بنگال، سی و پنج هزار زن ناپدید شدند. (۱۵)

اقبال که کشاکش‌های مرگبار میان هندوها و مسلمانان را با نگرانی دنبال می‌کرد، دریافت که اختلافات فکری آنان، بنیادین و عمیق است. او می‌اندیشید که هندوها برون‌گرا و انزواگراین، اما مسلمانان، ستهنده و اهل مبارزه‌اند:

زندگی، آن را سکون غار و کوه

زندگی، این رازمرگ باشکوه

این، خودی را جستن از ترک بدن

آن، خودی را بر فسان حق زدن. (۱۶)

اقبال که ریشه‌های تفاوت میان هندوها و مسلمانان را گسترده و ژرف می‌دید، دلواپس آن بود که این آتش زیر خاکستر، به دست بیگانگان شعله‌ور شود و به ناامنی و کشتار میان هندو و مسلمان دامن بزند. راه حل اقبال آن بود که در مناطقی که اکثریت با مسلمانان است، کشوری اسلامی تشکیل شود و در مناطقی که اکثریت با هندوها است، کشوری هندو. (۱۷) بدین سان، اقبال در نشست مسلم لیگ (اتحادیه‌ی مسلمانان) در شهر الله آباد به سال ۱۹۳۰ در خطابه‌ای که به عنوان رئیس جلسه ایراد کرد، یا رد همبستگی فرقه‌ها و نبود وحدت نژادی در هندوستان، «تقاضای مسلمین برای ایجاد یک هند اسلامی در داخل این کشور» را مشروع و مجاز دانست. او قلمرو این سرزمین را ایالت پنجاب و ایالت شمال غربی و سند و بلوچستان، به عنوان کشوری مستقل و اسلامی پیشنهاد کرد. (۱۸)

اقبال اعلام کرد که مسلمانان شمال غرب هند، در سایه‌ی تلاش برای رسیدن به رشد و پیشرفت، در برابر هرگونه یورش فکری، مسلکی و نظامی بیگانگان خواهند ایستاد. او به هندوها پیام داد که: «نباید از ایجاد یک دولت مستقل اسلامی وحشت داشته باشند و نباید تصور کنند که چنین دولتی به منظور ترویج یک نوع حکومت مذهبی است.» (۱۹) او در خطابه‌ی خود، چشم‌انداز روشن و تابناکی از روی کارآمدن دولت اسلامی در هندوستان ترسیم کرد و آشکارا گفت: «من تشکیل یک دولت مستقل و پایدار اسلامی را هم به نفع هندوستان می‌دانم و هم به نفع اسلام. برای هندوستان، تاسیس چنین دولتی، عبارت است از تامین آرامش و صلح که ناشی از توازن قدرت داخلی است، و برای اسلام، ایجاد فرصت و مجالی است که خودش را از رنگ امپریالیزم غربی - که به زور به آن زده شده است - نجات دهد و در این ضمن بتواند قوانین و روش تعلیم و تربیت و فرهنگش را مجهز کند، و در نتیجه، این معانی را با روح اصلی اسلام و با روح عصر جدید به نحو

شایسته‌تری ارتباط دهد.» (۲۰) اقبال با خوش بینی زیاد از «ایده‌آل» و «هدف» مسلمانان این گونه پرده برداشت: «هدف ما این است که در تشکیل حکومت آینده، اسلام مقام شایسته‌ی خود را احراز کند و مجال کافی داشته باشد که مقدرات خود را در این کشور در دست گیرد.» (۲۱) اقبال در نامه‌ای که به سال ۱۹۳۷ به محمدعلی جناح (قائداعظم) نوشت، طرح تشکیل کشور پاکستان را تنها راه بوجود آوردن «یک هند امن و آرام» دانست. او در این نامه نوشت که با اجرای این طرح، مسلمانان از سلطه‌ی غیرمسلمانان نجات می‌یابند و : «دلیلی ندارد که مسلمین شمال غربی هندوستان و بنگال، مانند سایر ملت‌های هند و خارج هند، مستقل شناخته نشوند.» (۲۲)

اقبال با مقایسه‌ی مسلمانان و هندوها از نظر شخصیت فردی و بنیان‌های فکری، تفاوت‌ها و اختلاف‌ها میان آنان را دریافته بود. او به این جمع‌بندی رسیده بود که میان مسلمانان و هندوها، با مذهب‌ها و فرقه‌های گوناگون، وجه مشترکی دیده نمی‌شود. افزون بر این، اینان از نژادی یگانه نیستند که همبستگی نژادی نقطه‌ی پیوندشان باشد. اقبال که از سویی ناسیونالیسم را نفی و رد می‌کرد، و از سوی دیگر جانبدار انترناسیونالیسم اسلامی بر مدار دین اسلام بود، پس از بررسی وضعیت مسلمانان و هندوها در شبه قاره هند، طرح تشکیل یک کشور مسلمان‌نشین را به میان آورد. او از مناطقی که اکثریت با مسلمانان است سخن گفت و حتی حدود و اجزاء کشور مورد نظر خود را ترسیم کرد.

گمان نمی‌کنم کسی این تصویر متناقض‌نما (paradoxical) را از نظر بگذراند و بتواند شگفتی خود را پنهان سازد. رد ناسیونالیسم در چارچوب تاسیس کشورها، و پیشنهاد تاسیس کشوری همانند افغانستان، ایران، ترکیه و اندونزی، از یک ناسازگاری منطقی در اندیشه‌ی اقبال حکایت می‌کند. برای حل این متناقض‌نما، به نظر من، می‌باید دو ساحت فکری اقبال را از یکدیگر تفکیک کرد. ساحت نخست، آرمان و آرزوی اقبال به عنوان یک روشنفکر دینی در تحقق انترناسیونالیسم اسلامی بر مدار آموزه‌های قرن. ساحت دوم، نگاه واقع‌بین او به عنوان رهبری سیاسی برای جلوگیری از ناامنی و کشتار میان هندوها و مسلمانان، فارغ از اینکه راه حل او در تاسیس کشور مسلمانان، کاری درست و دور اندیشانه باشد یا نباشد. اقبال، در ساحت نخست، به عنوان اندیشه‌ور ظاهر می‌شود، اما در ساحت دوم، در مقام سیاست‌ورز. باید در نظر داشت که اقبال با به میان آوردن بحث مناطق مسلمان‌نشین و هندونشین، آشکارا آرمان انترناسیونالیسم اسلامی خود را- دست کم به طور موقت- نفی می‌کند و پس می‌گیرد و با پذیرش ناسیونالیسم، تعریفی از ترکیب جغرافیایی پاکستان آینده به دست می‌دهد. این موضوع که هدف‌های اقبال در تاسیس کشور مسلمانان در شبه قاره‌ی هند، تا چه اندازه به واقعیت پیوست، در ادامه مورد بحث و ارزیابی قرار خواهد گرفت.

گاندی: ناسیونالیسم و انترناسیونالیسم

دیدگاه‌های گاندی به عنوان فراگیرترین و تاثیرگذارترین رهبر معنوی، اجتماعی و سیاسی هندوستان درباره‌ی ناسیونالیسم و انترناسیونالیسم، قابل تامل و دقت نظر است. گاندی انسان‌دوستی را بر میهن‌دوستی مقدم می‌دانست. او می‌گفت: «من از آن جهت وطن دوست هستم که انسانم و به انسانیت پای بندم.» (۲۳) گاندی به ناسیونالیسم باور داشت، اما در بند ناسیونالیسم نبود. او خود را از این گونه محدودیت‌ها آزاد کرده بود. وقتی می‌گفت: «برای من وطن‌دوستی و انسان‌دوستی یک چیز است» (۲۴)، می‌خواست بگوید که به آن‌گونه میهن‌دوستی باور دارد که راه انسان‌دوستی را سد نکند، بلکه به فراخی گستره‌ای باشد که در آن بتوان انسان‌ها را دوست داشت. به باور او، «یک وطن‌دوست اگر انسان‌دوست استواری نباشد، به همان اندازه وطن‌دوستیش نیز ناچیز خواهد بود. میان قانون خصوصی و قانون سیاسی تضادی وجود ندارد.» (۲۵)

گاندی ناسیونالیسم را پیش‌زمینه‌ی انترناسیونالیسم می‌دانست. در نگاه او، «کسی نمی‌تواند بدون آن که ناسیونالیست باشد، انترناسیونالیست باشد. انترناسیونالیسم فقط وقتی ممکن است که ناسیونالیسم واقعیت یافته باشد؛ یعنی وقتی که مردمان در هر کشور، ملت خود را سازمان داده باشند و در کشور خود هم چون فردی واحد عمل کنند. ناسیونالیسم بد و ناپسند نیست، بلکه تنگ‌نظری، خودپسندی و انحصارطلبی - که مایه‌های ملت‌های جدید است -، بد و ناپسند می‌باشد. همین مفهوم است که موجب می‌شود هر ملت بخواهد به قیمت زیان دیگران، برای خود سود جوید و بر فراز ویرانه‌های دیگران بنای خود را بالا ببرد.» (۲۶)

دیدگاه گاندی درباره‌ی ناسیونالیسم روشن و شفاف است. او با رویکردی اخلاقی، ناسیونالیسم را می‌پذیرد، اما تنگ‌نظری، خودپسندی و انحصارگرایی را به عنوان صفت‌های ضد اخلاقی رد می‌کند. ناسیونالیسم به ملت‌ها جفا نمی‌کند. آنچه زیانبار است، دنبال کردن سود خود به بهای زیان دیگران است. گاندی آزادی میهن را به قیمت آسیب‌زدن به دیگران و یا بهره‌کشی از آنان و یا به انحطاط کشیدن دیگر کشورها، دنبال نمی‌کند. او آشکارا بر این باور است که: «اگر آزادی هند به مفهوم انقراض انگلستان و زوال انگلیسیان باشد، چنین چیزی را هرگز نمی‌خواهم. من چنان آزادی برای وطن خود می‌خواهم که دیگران هم بتوانند از وطن آزاد من چیزی بیاموزند و منابع کشور من بتواند برای سود و آسایش تمام جامعه‌ی بشری مورد استفاده واقع شود.» [...] «علاقه‌ی من به ناسیونالیسم یا تصور من از ناسیونالیسم این است که کشور من آزاد شود تا اگر نیاز باشد تمامی کشورم یکجا بمیرد و نابود شود تا نژاد بشری زنده بماند. در اعتقاد من، برای نفرت و کینه جایی وجود ندارد. آرزو منم که ناسیونالیسم ما بدین گونه باشد.» (۲۷) مشاهده می‌کنیم که برای گاندی آن تلقی از ناسیونالیسم پذیرفته است که از رهگذر آن، دیواری میان انسان‌ها کشیده نشود و روابط آزاد و سازنده‌ی انسانی آسیب نبینند. خطوط مرزی به معنی خط‌کشی میان انسان‌ها به عنوان خودی و غیرخودی نیست. ناسیونالیسم اگر با تنگ‌نظری، خودخواهی و خودمحوری در آمیزد، از نگاه گاندی غیرقابل قبول است.

پیدا است که در ناسیونالیسم گاندی، جایی برای حاکمان پدرسالار و خودکامه وجود ندارد که با فرمان‌های ریز و درشت خود، می‌خواهند همه چیز را از بالا به مردم «دیکته» کنند و با درنوردیدن عرضه عمومی جامعه، حریم خصوصی افراد را نیز مورد تجاوز قرار دهند. گاندی می‌گوید: «تصور نمی‌کنم که ماموریت من آن باشد که هم چون شوالیه‌های قهرمان افسانه‌ای، دائماً" در حرکت باشم و در همه جا مردم را از گرفتاری‌هایشان خلاص کنم. تلاش متواضعانه و حقیر من آن است که به مردم نشان دهم چگونه می‌توانند خودشان مشکلاتشان را حل کنند.» (۲۸) بر این اساس، میهن دوستی گاندی، نسبتی با قهرمان بازی بعضی حاکمان ندارد که از سویی مردم را در خطابه‌ها و سخن‌رانی‌ها به عنوان ولی نعمت بر صدر می‌نشانند، اما در سیاست‌گذاری، برنامه‌ریزی و عمل، چنان عرصه را بر مردم تنگ می‌کنند که میهن دوستی اخلاقی را از یاد می‌برند و پا به فرار می‌گذارند. در اندیشه‌ی سیاسی گاندی، حاکم برگزیده‌ی ملت، راهبر و نجات‌بخش نیست، بلکه راهنمای مردم است تا مردم با اراده و خرد جمعی، به دست خودشان مشکلات خود را حل و فصل کنند.

از اندیشه‌های گاندی در باب ناسیونالیسم و انترناسیونالیسم برمی‌آید که او بر خلاف اقبال، مشکل زندگی جمعی مردم در یک سرزمین را در پذیرش ناسیونالیسم نمی‌بیند. مشکل در پندار، گفتار و کردار اشخاصی است که به ارزش‌های اخلاقی باور و التزام ندارند. پرسش این است که اگر مردمانی دشمن ناسیونالیسم باشند، اما در زندگی فردی و اجتماعی خود، ارزش‌های اخلاقی همانند راستگویی، امانت‌داری، وفای به عهد، احترام به حقوق دیگران، انصاف، پاکدامنی و کمک به نیازمندان را زیر پا بگذارند، جامعه‌ای امن، سالم، منظم، مرفه و خوشبخت خواهند داشت؟ وقتی گاندی اخلاق گریزی و اخلاق ستیزی یک ملت را پیش درآمد آن می‌داند که «هر ملت بخواهد به قیمت زیان دیگران برای خود سود جوید و بر فراز ویرانه‌های دیگران، بنای خود را بالا ببرد» (۲۹)، به قانون زرین اخلاق نظر دارد. آموزه‌ی این قانون چنین است: «آنچه بر خود می‌پسندی، بر دیگران نیز بپسند، و آنچه بر خود نمی‌پسندی، بر دیگران نیز مپسند.»

گاندی سنگ بنای تحقق انترناسیونالیسم را ناسیونالیسم با دو ویژگی می‌داند: نخست، سامان‌یافتن کارهای مردم یک کشور به دست خودشان. دوم، وحدت و همبستگی ملی، به گونه‌ای که مردم در کشور خود، «همچون فردی واحد عمل کند». هنگامی که هر کشور به حکومت قانون و نظم دموکراتیک دست یابد، نوبت هم اندیشی، هم کنشی و همبستگی میان کشورها فرا می‌رسد. بدین سان، ناسیونالیسم در عین حفظ و تداوم حیات خود، شالوده‌ی اتحادیه یا پیمانی را می‌ریزد که چیزی جز انترناسیونالیسم نیست.

اندیشه‌ی گاندی درباره‌ی ناسیونالیسم و تحول و تطور آن به انترناسیونالیسم، یادآورد طرح صلح پایدار ایمانوئل کانت (۱۷۲۴-۱۸۰۴) درگستره‌ی برپایی فدراسیون دولت‌های آزاد است. براساس فلسفه‌ی سیاسی کانت، مردم در گام نخست، نظام‌های جمهوری- در چارچوب دموکراسی نمایندگی- را تاسیس می‌کنند؛ سپس این نظام‌های دموکراتیک، با پذیرش زمینه‌ها و اصول صلح پایدار، فدراسیون دولت‌های آزاد را بر پا می‌سازند. (۳۰)

اقبال و تجربه‌ی کشور اسلامی پاکستان

اکنون به تجربه‌ی تشکیل کشوری مسلمان‌نشین در شبه قاره هندوستان - که نام «پاکستان» بر آن نهاده شد - به اجمال نظری می‌افکنیم. اقبال در خطابه‌ی نامور خود درباره‌ی طرح تاسیس پاکستان گفته بود: «اگر مسلمانان بخواهند آثار تاریخی و معالم فرهنگ و تمدن خود را حفظ کنند، چاره‌ای ندارند جز این که حکومت مرکزی مستقلی برای خودشان تشکیل دهند، و نیز با اصرار و تاکید تمام باید گفت مشکل هند هیچگاه حل نخواهد شد، مگر اینکه تقاضای مسلمانان پذیرفته شود.» (۳۱)

اقبال در پایان خطابه‌ی خود به دیدگاه یک رهبر هندو به اسم «سری نواس شستری» اشاره می‌کند که گفته بود: «مقصود مسلمانان از آنچه در دل دارند، این است که هروقت در آینده، فرصتی به دست آوردند، هند را تحت فشار بگذارند.» (۳۲) اقبال در پاسخ او گفت: «اگر دل‌های مسلمانان را بشکافید، خواهید دید که هیچوقت این گونه تمایلات انتقام‌جویانه نداشته و ندارند، بلکه تنها آرزو و منظور مسلمانان این است که در سایه‌ی آزادی کامل برای ترقی و پیشرفت خودشان جای پای محکمی تهیه کنند، و قائدان متعصب سیاسی هندو در نظر گرفته‌اند چنین منظوری برای مسلمانان تحقق‌پذیر نیست و در چنان شرایطی جز تضییق و فشار بر اقلیت‌هایی که با جنبش اکثریت موافق نبوده و نیستند، نتیجه‌ای به دست نخواهد آمد.» (۳۳) خطابه‌ی تاریخی اقبال با این جمله‌ی برآمده از ذهن و ضمیری پاک اندیش و خوش بین به پایان می‌رسد: «ای کاش برای من امکان داشت که این همه بیم و نگرانی و وحشت را در تشکیل حکومت اسلامی از قلوب هندوها خارج می‌کردم.» (۳۴)

کشور پاکستان پیش از استقلال هند از بریتانیا، در سال ۱۹۴۷ به رهبری محمد علی جناح تشکیل شد. مرور سیر وقایع پاکستان از زمان تاسیس، بطور فشرده و فهرست‌وار، ما را به داوری واقع‌بینانه و منصفانه درباره‌ی طرح اقبال نزدیک‌تر می‌کند:

۱. کشمکش میان هندوستان و پاکستان بر سر کشمیر به صورت جنگ و درگیری در سال‌های ۱۹۴۷، ۱۹۴۸، ۱۹۶۵، ۱۹۷۱، و پس از آن ادامه یافته است.

۲. حدود یک دهه پس از تاسیس پاکستان، بین سال‌های ۱۹۵۸ تا ۱۹۶۹، ایوب خان با کودتای نظامی همراه با ناآرامی داخلی به قدرت می‌رسد، نخستین قانون تصویب‌شده در سال ۱۹۵۶ از سوی ایوب خان به حال تعلیق درمی‌آید.

۳. آشفتگی‌های اقتصادی و تفرقه‌های سیاسی در پاکستان شرقی (بنگلادش امروزی) به سرکوب‌ها و تنش‌های شدید سیاسی می‌انجامد و در نهایت به جنگ آزادسازی بنگلادش در سال ۱۹۷۱ میان هند و پاکستان و جدا شدن پاکستان شرقی با نام کشور مستقل بنگلادش منتهی می‌شود.

۴. میان سال‌های ۱۹۷۲ تا ۱۹۷۷، ژنرال ضیا الحق با کودتای نظامی، دولت غیرنظامی ذوالفقار علی بوتو را برکنار می‌کند. بوتو اعلام می‌شود. قانون اساسی مصوب ۱۹۷۲ از سوی ضیاء الحق در سال ۱۹۷۷ به حال تعلیق درمی‌آید و دگربار در سال ۱۹۹۲ به تصویب می‌رسد.

۵. ضیاء الحق در سال ۱۹۸۸ در حادثه‌ی سقوط هواپیما کشته می‌شود. بی‌نظیر بوتو، دختر ذوالفقار علی بوتو به عنوان اولین نخست‌وزیر زن پاکستان انتخاب می‌شود.

۶. حدود ده سال بعد، به دنبال آشفتگی و بحران فزاینده‌ی سیاسی و اقتصادی در کشور، قدرت به نواز شریف واگذار می‌شود. به دنبال بروز تنش‌های نظامی و درگیری در جنگ کارگیل میان پاکستان و هند در سال ۱۹۹۹، ژنرال پرویز مشرف در سال ۲۰۰۱ با کودتا قدرت را به دست می‌گیرد.

۷. پس از حوادث یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ در آمریکا، پاکستان بطور رسمی از طالبان حمایت می‌کند، اما زیر فشار و اتمام حجت ۲۴ ساعته‌ی دولت ایالات متحده که اگر در کنار آمریکا قرار نگیرد، حامی رژیم طالبان شناخته خواهد شد، جانب آمریکا را می‌گیرد و با این کشور علیه طالبان متحد می‌شود. (۳۵)

۸. در بیست و هفتم سپتامبر ۲۰۰۷، بی‌نظیر بوتو در جایگاه رهبر حزب مردم در شهر راولپندی در عملیاتی انتحاری بدست مسلمانی به اسم کرامت الله بیات ترور و کشته می‌شود.

۹. پاکستان از زمان تاسیس تا به امروز، همواره با بی‌ثباتی، درگیری، آدم‌ربایی، تروریسم و قاچاق مواد مخدر در مناطق قبایلی، به ویژه در منطقه‌ی بلوچستان درگیر بوده و هست. مقامات پاکستانی پنهان نمی‌کنند که در این مناطق، توانایی اعمال حاکمیت و تامین امنیت و نظم را ندارند، و آنچه از قانون‌شکنی و جنایت اتفاق می‌افتد، در مواردی از نظارت و مدیریت دستگاه اطلاعاتی پاکستان نیز خارج است.

۱۰. پاکستان از نظر اقتصادی وضعیت بسامانی ندارد، اگرچه نرخ رشد اقتصادی طی چهار دهه پس از استقلال این کشور بهتر از میانگین جهانی بوده است، اما سیاست‌های نادرست اقتصادی، نرخ یاد شده را در دهه‌ی ۱۹۹۰ کاهش داده است. تولید ناخالص داخلی پاکستان در سال ۲۰۰۵، حدود ۶/۴۰۴ میلیارد دلار، و رشد تولید ناخالص داخلی در سال ۲۰۰۵، ۷/۷ و در سال ۲۰۰۹، ۳/۶ بوده است. در سال ۲۰۰۹ نرخ تورم در این کشور ۱۳/۶ درصد اعلام شده است. بدهی خارجی پاکستان از سال ۲۰۰۵، رقم ۴ میلیارد دلار را نشان می‌دهد.

براساس گزارش «شناخت بین‌المللی»- که در اواخر سال ۲۰۱۴ انتشار یافت-، پاکستان از نظر فساد مالی و اداری در میان ۱۵۴ کشور جهان در ردیف ۱۲۶ قرار دارد.(۳۶)

۱۱. پاکستان در فرایندی ۳۰ ساله سرانجام آزمایش هسته‌ای خود را در سال ۱۹۹۸ در منطقه‌ی بلوچستان انجام داد و بین کشورهای دارای جنگ‌افزار هسته‌ای در ردیف هشتم قرار گرفت. این کشور منابع مالی و اعتباری زیادی را در این راه به خدمت گرفت. دیدگاه رسمی نظامیان، سیاستمداران، ملاحی‌های مذهبی و رسانه‌های پاکستان این بود که با اتمی شدن این کشور، آرزوهای ملی و تاریخی آن جامعه‌ی عمل خواهد پوشید و به ویژه سرزمین کشمیر آزاد خواهد شد و به پاکستان خواهد پیوست. هدف‌های پاکستان به عنوان یک قدرت اتمی در آسیا، عبارت بود از، ایجاد موازنه‌ی راهبردی با هندوستان، تبدیل پاکستان به یک قدرت بزرگ اسلامی، گسترش نفوذ پاکستان به سوی شمال و افغانستان، و سرانجام، نیل به امنیت ملی، توسعه و رفاه. مقامات پاکستان در این زمینه، از تبدیل راهبرد بازدارندگی متعارف به بازدارندگی تمام عیار سخن گفتند و با این پندار که با پشتوانه‌ی هسته‌ای و مسلح کردن تفنگ‌دارانی در کشمیر، خواهند توانست این منطقه را به پاکستان ملحق کنند، به مردم خود نوید رهایی کشمیر را دادند. این راهبرد که بر مدار ایجاد وحشت در هندوستان با تهدید پاکستان در به کارگیری بمب هسته‌ای، صورت‌بندی شده بود-، کارگر نیفتاد. پاکستانی‌ها دریافتند که هسته‌ای شدن آنان فاقد بازدارندگی موثر در برابر هندوستان است. بدین سان، جنب و جوش مبارزه در راه پیوستن کشمیر به پاکستان، سال‌ها است به رکود گراییده و تحرکی در این زمینه به چشم نمی‌خورد.(۳۷)

۱۲. وضع حقوق بشر در پاکستان نه فقط رضایت‌بخش نیست، بلکه در مواردی از وجود بحران در این زمینه پرده برمی‌دارد. برابر آمار سازمان ملل متحد در سال ۲۰۰۵، بیش از ۱۲ میلیون کودک برای فرار از فقر و رفع سد جوع به خیابان‌ها پناه برده‌اند و یا در خانه‌های مردم کارگری می‌کنند.

استثمار کارگران به شکل کار بدون مزد در بخش‌های کشاورزی و صنایع در بسیاری از نقاط پاکستان جریان دارد. حملات انتقام‌جویانه، در میان اقلیت‌های دینی و مذهبی، عامه‌ی مردم و یا گروه‌های تندرو، به چشم می‌خورد. گروه‌های وهابی غالباً "پیروان مذهب شیعه را به ویژه در کویته، مرکز ایالت بلوچستان پاکستان، هدف قرار می‌دهند. پیروان فرقه‌ی احمدیه- که در واپسین سال‌های سده‌ی نوزدهم میلادی در پاکستان بنیان نهاده شد-، گاه و بیگاه مورد اذیت و آزار قرار می‌گیرند. در پاکستان، حداقل سن برای محاکمه‌ی کیفری متهمان، هفت سال است.(۳۸)

اکنون پرسش بنیادین این است که آیا اقبال با استقلال مسلمانان از هندوستان و تاسیس کشور پاکستان، به هدف‌های خویش دست یافته است؟ اقبال چهار هدف اصلی را در برپایی یک کشور اسلامی در شبه قاره‌ی هند مطرح کرده بود:

۱. اسلام مقام شایسته‌ی خود را در این سرزمین احراز کند؛
۲. مسلمانان هند مجال کافی داشته باشند تا مقدرات خود را در دست بگیرند؛
۳. تشکیل پاکستان، تنها راه بوجود آمدن یک هند امن و آرام است؛
۴. با برپایی کشور پاکستان، مسلمانان از سلطه‌ی غیرمسلمانان نجات می‌یابند.

میتوان پرسید آیا در مدت ۶۸ سالی که از تولد پاکستان می‌گذرد، اسلام مقام شایسته‌ی خود را با این همه فرقه‌گرایی، جنگ‌های مذهبی، نفرت و خشونت، فقر و بیکاری، و نقص حقوق بشر به دست آورده است؟ آیا مسلمانان در پاکستان مقدرات خود را به دسته گرفته‌اند، درحالی‌که کودتاهای نظامی همراه با اعمال زور و خشونت، یکی پس از دیگری، سرنوشت مردم این کشور را در طول این سال‌ها رقم زده است؟ آیا با تشکیل پاکستان، شبه قاره و کشور هندوستان، امن و آرامش گرفت، در شرایطی که تاریخ این منطقه، گواه روشنی است بر خشونت‌ورزی، افراط‌گرایی و خونریزی، تا آنجا که هند و پاکستان بر سر پاکستان شرقی (بنگلادش) و کشمیر، با یکدیگر جنگیدند و انسان‌های بی‌شماری در این راه قربانی شدند؟ آیا با استقلال مسلمانان هند، مردم پاکستان از سلطه‌ی غیر مسلمانان رهایی یافتند، درحالی که به عنوان نمونه پرویز مشرف- چنان که گذشت- در مقام رئیس نظامی جمهوری اسلامی پاکستان، به شکلی تحقیرآمیز اتمام حجت ۲۴ ساعته آمریکا را در حمایت از این کشور در برابر رژیم طالبان در افغانستان پذیرفت و بدین سان در مدتی کوتاه، سیاست خارجی و امنیتی خود را یکصد و هشتاد درجه تغییر داد؟

اقبال گفته بود مسلمانان تمایلات انتقام‌جویانه نداشته و ندارند. آیا تجربه‌ی کشور پاکستان گواه صدق داوری اقبال درباره‌ی مسلمانان این کشور است، یا گواه کذب آن؟ اقبال، ناباوری و شکاکیت رهبران سیاسی هندو را نسبت به ترقی و پیشرفت مسلمانان هند در گستره‌ی کشوری مستقل به باد انتقاد گرفت. آیا پیش‌بینی این رهبران به واقعیت پیوست، یا پیش‌بینی اقبال؟ آیا «بمب اسلامی» پاکستان با آن همه هزینه که طی سه دهه به پای آن ریخته شد و با هزینه‌های پس از آزمایش هسته‌ای، برای مردم پاکستان، سلامت، امنیت، آموزش، توسعه، رفاه و خوشبختی به ارمغان آورد، یا اوضاع سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و امنیتی پاکستان را بیش از گذشته به قهقرا برد؟ جمعیت پاکستان اکنون بیش از ۱۸۰ میلیون نفر است. از این جمعیت، ۹۶ درصد مسلمان‌اند. جمعیت هند ۱/۲ میلیارد نفر است، و آمار جمعیت مسلمان این کشور ۱۷۷۲۸۶۰۰۰ نفر اعلام

شده است. بر این اساس، جمعیت مسلمان هند حدود سه میلیون از جمعیت پاکستان کم‌تر است. می‌توان پرسید که آیا وضعیت مسلمانان پاکستان از نظر امنیتی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، از وضعیت مسلمانان هندوستان بهتر است؟ آیا پاکستانی‌ها، انسانی‌تر، اسلامی‌تر، مرفه‌تر، ایمن‌تر و با فرهنگ‌تر از مسلمانان هندوستان زندگی می‌کنند؟ در طول سال‌های متمادی، پاکستان با زبان بی‌زبانی، جدایی از مام میهن را مویه کرده است. از هنگامی که پاکستان از نیستان شبه قاره ی هند بریده شد، نفیر این سرزمین، ناله ی مرد و زن نجیب، مودب و سخت کوش پاکستان را به آسمان برده است. این سرزمین، در کارنامه ی سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و امنیتی خود، شرح دردِ جدایی را شوربختانه واگویه کرده است.

برپایه ی گزارش‌های تاریخی، گاندی با استقلال مسلمانان و جدا شدن آنان از هندوستان موافق نبوده است. نوشته اند که گاندی برای ایجاد وحدت میان مسلمانان و هندوها، یک ماه روزه گرفت و به فرشته ی مرگ لبخند زد. فلسفه ی انسانی او «اهیمسا» یعنی «راه عدم خشونت» (۳۹) بود. این فلسفه سرانجام بریتانیا را مجبور به ترک شبه قاره هند کرد. گاندی انتقام‌جویی را مردود می‌دانست. او صفتهای غیر اخلاقی را نفی ورد می‌کرد، نه انسان‌هایی را که دست به کارهای غیر اخلاقی می‌زدند. او با به میان آوردن «ساتیا گراها» به معنی «مبارزه همراه با حقیقت»، در طلب قدرت نبود، بلکه به دنبال حقیقت می‌دوید و رنج این جست و جوی نفس‌گیرو طاقت سوز را بر خود هموار می‌کرد. او درس انسانیت و آزادگی را از امام حسین (ع) آموخت. در نگاه گاندی، «پیشرفت اسلام نه با به کارگیری شمشیر از سوی پیروانش، بلکه با فداکاری قدیس بزرگ حسین به دست آمده است.» (۴۰) گاندی گفته بود: «از حسین آموختم که وقتی زیر بارستم قراردادم، چگونه به پیروزی دست یابم.» (۴۱) آیا گاندی در فراسوی جوش و خروش مسلمانان هند برای جدایی و برپایی کشوری مستقل، همان تصویری را می‌دید که اقبال آن را با حسن نیت و اطمینان قلبی ترسیم کرده بود؟ اگر او نیز هم اندیش با اقبال بود، چرا از اندیشه ی اقبال و جناح حمایت نکرد؟ گاندی برای اقبال احترام خاصی قائل بود. او درباره ی اقبال و تاگور، شاعر و عارف نامور هندی، گفته است: «هندوستان دارای دو چشم بود: رابیندرانات تاگور و محمد اقبال.» (۴۲)

اقبال و گاندی، هر دو مردان بزرگی بودند، اما با دو شخصیت و اندیشه ی متفاوت، و با دو رویکرد مختلف در مشی اجتماعی و سیاسی. اقبال در تولد کشور پاکستان، بی‌تاب بود و آنچه در توان داشت به کار گرفت تا این نوزاد پا به شبه قاره ی هند بگذارد. در برابر، گاندی به همبستگی مردم شبه قاره می‌اندیشید و دریافته بود که دین و مذهب و فرقه‌های پر شمار آن، نمی‌تواند محور وحدت باشد. وحدت را بر پایه ی نژاد و زبان نیز نمی‌توان به دست آورد. آنچه مابه‌الاشتراک یک ملت، صرف نظر از تفاوت‌های نژادی، قومی، زبانی و مذهبی است، سرزمینی است که ملت در آن زندگی می‌کند. چتر سرزمین و کشور، همه ی مردم را در زیر سایه ی خود جای می‌دهد. به عنوان مثال، مردم ایران یا مردم هندوستان (شبه قاره)، مفهومی است که تمامی مردم ایران و تمام

مردم هندوستان، مصداق‌های گوناگون آن اند. وقتی هویت‌های نژادی، قومی، زبانی و دینی در میان یک ملت، مدار وحدت قرار بگیرد، به همان میزان از مصداق‌های آن کاسته می‌شود: ملت هندوستان، دربرگیرنده‌ی هندو، مسلمان و پیروان دیگر ادیان است. اما مردم مسلمان یا مردم هندو در هندوستان، نمایانگر بخش‌هایی از ملت این سرزمین‌اند.

در برابر این پرسش که در قصه‌ی جدایی مسلمانان شبه قاره‌ی هند و شکل‌گیری کشور اسلامی پاکستان، حق با اقبال (به عنوان طرف موافق) بود یا با گاندی (به عنوان طرف مخالف)، رای من این است که بر پایه‌ی اندیشه‌ی انسانی، فلسفه‌ی سیاسی، و تجربه‌های تاریخی- که شرح آن گذشت-، حق با گاندی بوده است.

یادداشت ها

۱. سید غلامرضا سعیدی، *مفخر شرق سید جمال الدین اسدآبادی و اقبال لاهوری*، به کوشش و مقدمه‌ی سید هادی خسروشاهی، چاپ دوم، قم، نشر شروق، ۱۳۸۰، ص ۳۲۴.

۲. همان، ۳۲۵.

۳. همان، ۲۳۲.

۴. همان، ۵۴۶.

۵. همان، ۵۴۲.

۶. همان، ۵۴۶.

۷. همان.

۸. محمد اقبال، *کلیات اشعار فارسی علامه اقبال لاهوری*، مقدمه و حواشی از م. درویش، تهران، انتشارات جاویدان، ۱۳۵۹، ص ۹۸.

۹. همان، ص ۱۴۵.

۱۰. همان، ص ۲۵۳.

۱۱. همان، ص ۱۵۹.

۱۲. همان، ص ۱۱۱.

۱۳. همان، ص ۴۲۷.

۱۴. سعیدی، پیشین، ص ۳۳۶.

۱۵. همان، ص ۳۳۶-۳۳۷.

۱۶. اقبال، پیشین، ص ۴۶۵.

۱۷. سعیدی، پیشین، ص ۲۱۹.
۱۸. همان، ص ۳۳۸ و ۵۴۸.
۱۹. همان، ۳۳۹.
۲۰. همان، ص ۳۴۰.
۲۱. همان، ص ۳۴۳.
۲۲. همان، ص ۳۴۵.
۲۳. مهاتما گاندی، همه مردم برابرند، ترجمه محمود تفضلی، چاپ پنجم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۶، ص ۲۱۰.
۲۴. همان.
۲۵. همان.
۲۶. همان، ص ۲۰۷.
۲۷. همان، ص ۲۱۰-۲۰۹.
۲۸. همان، ص ۲۹۸.
۲۹. همان، ۲۰۷.
۳۰. سید علی محمودی، فلسفه سیاسی کانت، اندیشه سیاسی در گستره فلسفه نظری و فلسفه اخلاق، چاپ دوم، تهران، نشر نگاه معاصر، ۱۳۸۶، ص ۴۱۷-۳۸۱.
۳۱. سعیدی، پیشین، ۵۴۹.
۳۲. همان، ۵۵۰.
۳۳. همان.
۳۴. همان.
۳۵. قاسم محب علی، «سراب بازدارندگی تمام عیار، نگاهی دوباره به تسلیحات هسته ای پاکستان»، پایگاه اطلاع رسانی خرد، www.kherad.info
۳۶. ر.ک. به: پایگاه اطلاع رسانی شفافیت بین المللی، گزارش: Corruption Perceptions Index 2014, www.transparency.org
۳۷. محب علی، پیشین.
۳۸. به عنوان نمونه به گزارش های زیر رجوع شود:
۱. «بچه های خیابان در کراچی چه می کنند؟»، ۸ اردیبهشت ۱۳۹۱، www.bbc.co.uk
۲. «دختر خدمتکار ده ساله پاکستانی زیر شکنجه جان سپرد» ۲۲ دی ۱۳۹۲، www.bbc.co.uk
۳. «لاکروا: ادامه گسترده برده داری در پاکستان»، رادیو بین المللی فرانسه، ۲ دسامبر ۲۰۱۳، www.persian.rfi.ir

۴. «کودک ۹ ماهه پاکستانی نباید به دادگاه احضار می شد»، ۲۱ فروردین ۱۳۹۳، www.bbc.co.uk
5. "Rare Attack on Pakistan Ahmadis", 7 October 2005, BBC, www.bbc.co.uk
۳۹. گاندی، پیشین، ص ۱۸۴-۱۴۷.
40. "Imam hussain- Views of Non-Muslim Scholars", www.islamicwisdom.net
41. ibid.
۴۲. سعیدی، پیشین، ص ۵۶۱.